

داریوش زرگری مرندی  
(عضو هیئت علمی - واحد جنوب)

## دادخواهی به شیوه ی کاغذین جامعه

### چکیده

یکی از لوازم و ضروریات زندگی اجتماعی وجود قوانینی است که حاکم بر روابط افراد آن جامعه باشد، تا حقوق مردم آن از تعدی و تجاوز غیر مصون بماند. بررسی سابقه تاریخی این امر یعنی: نحوه نظارت و اعمال قوانین و چگونگی آن حاکی از تأثیر از شرایط زمانی، مکانی و اوضاع سیاسی اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آن دوره است. آیین دادرسی و شیوه تظلم و دادخواهی نیز از این قاعده مستثنی نبوده است؛ و یکی از روش های معمول و متداول دادخواهی در گذشته به شیوه کاغذین جامعه بوده که در کشورهای دیگر نیز با اندک تفاوتی اعمال می شد و در عصر حاضر نیز بعضاً به صورت فردی یا گروهی در دفاع از حقوق فردی یا اجتماعی با به تن کردن پارچه سفید به عنوان نماد از خودگذشتگی و کفن صورت می گیرد. در پژوهش حاضر با توجه به سابقه دیرینه این امر و شواهدی که در آثار ارزشمند نویسندگان و شعراء موجود است از آنها استفاده و بدانها استناد و استدلال شده است.

**واژه های کلیدی:** دادخواهی، کاغذین جامعه، تظلم، جامعه کاغذین

## مقدمه :

یکی از موارد جالب توجه مربوط به زندگی مردم موضوعات و مسائل و پدیده های حقوقی است که نه تنها در نوشته ها و گفته ها و تمثیلات، و واقعیات انعکاس یافته و مستنداتی در زمینه مقدمه و کلیات حقوق و تاریخ و فلسفه حقوقی می باشد، بلکه انعکاس از ذوق و قریحه لطیف ادبی دارد که انس و الفتی به مضامین حقوقی بخشیده و از خشونت و خستگی و سردی اصطلاحات گریز پا و دشوار، آن چنان کاسته که بر طبع و ذهن خواننده دلنشین و جذاب گردیده اند. نگرشی که امروز بر ادبیات پارسی حاکم است نگرشی است جامع الاطراف و چند منظوره، بدین معنا که از منظر گوناگون بدان می نگرند و مورد تحقیق و پژوهش قرار می دهند، زیرا آنچه که از گذشته و حال داریم در ادبیات پارسی به وضوح نمایان است؛ در واقع ادبیات فارسی آئینه تمام نمای آیین زندگی در خانواده، و اندیشه ها و تعالیم اجتماعی، اصول داد و ستد بازرگانی، مضامین و دستورهای اقتصادی، چگونگی سازمان های اداری، تشکیلات و وظایف داوری و دادرسی، امور احتساب و نظام مالیاتی، مبانی و قواعد مناسبات و روابط مدنی، موازین و اصول تعلیم و تربیت، آیین خویشی ها و دوستی ها، مراسم جشن ها و سوگواریها، آیین کشورداری، بیان وقایع مهم تاریخی با استدلال و شرح، احکام و قوانین و نسخه ها بیان افکار مذهبی و مسائل فلسفی، علوم متداول زمان، داستان و حکایت های دلنشین به زبان وحوش و طیور حاوی مسائل حکمی و پند و اندرز، اصول اخلاقی، بیان افکار و اندیشه های لطیف عرفانی، شیوه سالکان طریقت، آداب و معاش و معاد و اعتقاد و باورها از جمله نمودار و مظهر همه شئون و اوضاع و احوال جامعه ایرانی است. تحولات سیاسی، نشیب و فرازهای تاریخی، تأسیس و تغییر سلطنت ها، کیفیت حکومت ها و امارت ها و وزارت ها، لشکر کشی ها و کشورستانی ها، پیروزی ها و شکست ها همه و همه در اشعار و منظومه ها و متون نثری انعکاس یافته، و فرهنگ و تمدن ما را تشکیل داده است، آنچه امروز همه بر آن معترف اند این است که فرهنگ و تمدن شامل هم ساخته ها و پرداخته های مادی و معنوی،

عقاید و افکار، باورها و دانسته‌ها، اخلاقیات، آداب سنت‌ها، تمایلات و زایشها، عادات و خرافه‌ها، روش‌های زندگی فردی و اجتماعی، اصول و مکتب‌ها سیاسی و اجتماعی، ادبیات و هنر، حقوق و سازمان‌های داوری و دادرسی، قواعد و اصول شهری و روستایی، مبانی صنعتی و تجارتنی و فلاحتی، و از جمله نمودار ویژگی‌های حیات انسانی در هر یک از مناطق جهان است، و می‌توان فرهنگ و تمدن هر کشوری را در اعصار مختلف در گنجینه جاودان بدایع ذوقی و ودایع فکری شعرا و نویسندگان و اندیشمندان به وضوح یافت.

تاریخ که بازگوی گذشته‌ها و آئینه تمام‌قد زندگی هر ملت است خود بخشی از ادبیات است. تاریخ بیهقی از تواریخ معتبر غزنویان که از مهمترین کتابهای ادبی فارسی به شمار می‌آید از آن جمله است.

بدین جهت نویسندگان و پژوهشگران از تاریخ در حقوق بهره برداری می‌کنند، و این شاخه پر گل و میوه ادبیات را به عنوان مستندات و منابع تحقیقات خود بکار می‌برند من نیز با توجه به سابقه تدریس و تجارت و تشیع در دو رشته حقوق و ادبیات فارسی با آمیزش این دو از دریچه دیگر به ادبیات نگاه کردم و به قول شاعر که می‌گوید:

یک عمر می توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است  
(مجموعه رنگین گل، صائب تبریزی، ص ۱۷۳)

### پیراهن از کاغذ پوشیدن

پیراهن از کاغذ پوشیدن در فارسی مجازاً به معنی نظم و دادخواهی است، در قدیم الایام جامه از کاغذ پوشیدن و حال خود را بر آن کاغذ نوشتن و به دادخواهی در راه شاهان ایستادن و به پای (علم داد) راهنمایی و در آنجا دادخواهی شدن، یکی از راه‌های نظم متعارف آن عصر بوده است. در کتاب «سیاست‌نامه» خواجه ی بزرگ قوام الدین ابوعلی اسحق ملقب به نظام الملک آمده است:

«دادخواهان جامه ای از کاغذ در بر می کردند و به پای علم و نشانه ای که برای راهنمایی این جماعت بر پای می داشتند می رفتند.»

در کتاب امثال الحکم استاد فقیه علامه دهخدا ذیل «جامه کاغذین» آمده است:  
جامه کاغذین، چنانکه از اشعار ذیل بر می آید گویا پوشیدن جامه کاغذین و نوشتن  
موضوع دادخواهی بر آن به نشانه استغاثه و تظلم بیشتر رسمی بود، چنانکه خره و گل به  
سر اندودن و یا گاه به سر ریختن و یا جامه (به قول ناصر خسرو) پوستین به لای مالیدن تا  
زمان ما معمول بوده است.

نیست از بیم سر تیغ تو جز خط نگار  
کاغذین جامه کسی بر سر باز از جهان  
(بدرجاجرمی)

بعد از این چون قلم به سر کوشم  
علم جامه جمله قصه داد  
جامه کاغذین ببر پوشم  
وندرو کرده غصه خود یاد  
(دیوان اوحدی مراغهای، ص ۱۵۰)

من جامه کاغذین کنم از دشک کاغذین  
کانرا تو گه گهی هدف تیر می کنی  
(امیر خسرو دهلوی)

ایضاً از همان شاعر:

از آن گهی که بر آید خطا تو گرد عزار  
بسا کسان که چو خط جامه کاغذین کردند  
خاقانی شروانی در قصیده ی پند و اندرز خود به رکن الدین صفی خوبی عالم ری گوید:  
چون ریاب است بر سر عقل  
از دم وصل تو تظلم دار  
همچو دف کاغذ نیش پیراهن  
همچو چنگ از پلاس بین شلوار  
(دیوان خاقانی، ص ۱۹۷)

هم از او:

تا که دست قدر از دست تو بر بود قلم  
کاغذین پیرهن از دست قدر باید بود<sup>۱</sup>  
بر باغ قلم در کش و جور دی آتش کن  
چون پیراهن از کاغذ کهسار همی پوشد  
(همان متبع، ص ۵۸۷)

۱- در لغت نامه دهخدا بیت مذکور بدین گونه بیان شده است.

تا که دست قدر از دست تو بر بود کمر کاغذین پیرهن از دست قدر باید بود

(همانجا، ص ۵۰۰)

در مورد «پوستین به لای مالیدن» گوید:

دادخواهی چون بخواهد از تو داد      پس به لای اندر بمالی پوستین  
زخویان داد می خواهم فغانی مهربانی کو      که سازد کاغذین پیراهن از طومار افسون هم  
(باباافغان به نقل از لغت نامه دهخدا، ج ۱۲، ص ۱۸۰۵۱)

بگفته خاقانی کاغذین جامه را به هدف ویژه‌ی نشانی روی و تیر اندازی نیز می پوشیدند.

حاسدانم چون هدف بین کاغذ جامه که من      تیر شحنه از پی امن شبان آورده ام  
در اشعار شانی تلکو شاعر دوران صفوی نیز این شعر دیده شده:

بس که با من بد پلاسی کرد چرخ بد پلاس      دوش بختم را پلاس دادخواهی شد لباس  
در تعلیقات دیوان ناصر خسرو به نقل از مرحوم دهخدا چنین آمده است: پوستین: پوستین  
به لای مالیدن به معنی کراحت شدید باشد و ممکن است در مقام دادخواهی رسم و عادت  
بوده است چنانکه تا این اواخر خره ولای به سر می کشیدند.

پلاس در گردن کردن به معنی عزادار شدن هم آمده و کج پلاس و بد پلاس هم پیدا است  
که به معنی کجرو و بدخواه است و پلاس دادخواهی پوشیدن و پوستین به لای اندودن از  
مراسم عزاداری و دادخواهی بوده است.

در دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ ملقب به لسان الغیب به این غزل برمی خوریم:

... یاد باد آنکه زما وقت سحر یاد نکرد      به وداعی دل غم‌دیده‌ی ما شاد نکرد  
آن جوان بخت که می زد رقم خیز و قبول      بنده پیر ندانم زچه آزاد نکرد  
کاغذین جامه به خونا به بشویم که فلک      رهنمونیم به پای علم داد نکرد  
دل به امید صدای‌ی که مگر در تو رسد      نالها کرد درین کوه که فرهاد نکرد

(دیوان حافظ، غ ۱۴۴، ص ۹۸)

چون فلک یا روزگار حافظ را به پای علم داد رهنمون نشده و وی همچنان مظلوم بود دیگر کاغذین جامعه پوشیدن را اثری نیست و باید نوشته های این کاغذین جامعه دادخواهی را با اشک خونین شست و سرد.

در زمان قدیم که کاغذ گران بها بود زمانی که نوشته روی یک کاغذ مورد نیاز یا مفید نبود کاغذ را پاره نکرده به دور نمی افکنده اند بلکه نوشته های کاغذ را می شسته، کاغذ را خشک می کرده و آن را دیگر بار به کار می برده اند.

در کتاب منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار نیشابوری در حکایت تمثیلی شیخ سمعان می خوانیم وقتی شیخ به عشق ترسا گرفتار می شود، ناگزیر روانه دبر مغان شده و به آیین دختر ترسا در می آید و به خاطر کابین آن دختر سالی خوک و آبی می کند: مریدان شیخ از این کار در می مانند و یاران وی بدون شیخ که عازم رم شده بودند به مکه باز می گردند.

عاقبت رفتند سوی کعبه باز      مانده جان در سوختن، تن در گداز  
شیخشان در روم تنها مانده      داده دین در راه ترسا مانده

(منطق الطیر عطار، ص ۹۵)

مریدان شیخ چهل شبانه روز در حرم معتکف شده و برای نجات شیخ پیش حق با پوشیدن پیراهن کاغذی تظلم می کردند:

در تظلم داشتن در پیش حق      هر یکی بردی از آن دیگر سبق  
تا چو حق دیدی شما را بسی قرار      باز دادی شیخ را بسی انتظار  
گر ز شیخ خویش کردید احتراز      از در حق از چه می گردید باز  
چون شنیدند آن سخن از بهر خویش      بر نیاوردند یک تن سر ز بیش  
مرد گفت اکنون از این خجالت چه سود      کار چون افتاد برخیزیم زود  
لازم درگاه حق باشیم ما      در تظلم خاک می باشیم ما  
پیرهن پوشیم از کاغذ همه      در رسیم آخر به شیخ خود همه

(همان منبع)

و نیز در تاریخ و صاف این جمله آمده است: «کلک سوگوار تظلم را پیراهنی کاغذی در پوشید.»

### جامه سرخ پوشیدن

یکی دیگر از راه های تظلم جامه سرخ پوشیدن بود که در کشور چین اعمال می شده است چنانکه نوشته اند: به فرمان یکی از شاهان چین که شنوایی خود را از دست داده بود داد خواهان لباس سرخ پوشیده و در راه پادشاه می ایستاده اند و او که سوار بر فیل از گذرگاه ها می گذشته هر سرخ جامه ای را که می دیده به نزد خویش می خوانده و تربیت دادرسی به شکایت او می داده است. حافظ می گوید:

میان در پی آزار و هر چه می خواهی کن      که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست  
عنان کشیده روای پادشاه کشور چین      که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست  
(دیوان حافظ، ع ۷۶، ص ۵۳)

همان طور که گفته شد در زمان قدیم یکی از شیوه های دادخواهی در کشورمان ایستادن در راه شاهان و تسلیم شکایت به وی بود.

بیا که رایت منصور پادشاه رسید      نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید  
جمال بخت نه روی ظفر نقاب انداخت      کمال عدل به فریاد دادخواه رسیده  
(همان منبع، غ ۲۴۲، ص ۲۰۸)

و یا:

خواهم شد به میکده گریان و دادخواه      کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود  
(همانجا، ص ۲۲۶)

نوع دیگر از تظلم و دادخواهی بر سر راه سلطان ایستادن و فریاد کردن بوده است.

رطل گرانم ده ای مرید خرابیات      شادی شیخی که خانقاه ندارد  
خون خور و خامش نشینی که آن دل نازک      طاقت فریاد دادخواه ندارد  
(دیوان حافظ، غ ۱۲۷، ص ۸۷)

**کفن پوشیدن :**

آیین دیگر از ظلم ، پوشیدن کفن است ، در داستان پادشاه ظالم با مرد راستگو بیان حقایق از سر صدق و عدم کتمان آن و بدون در نظر گرفتن خطرات ناشی از تبعات آن و ترجیح مصالح عامه بر منافع فردی در دل پادشاه ظالم اثر گذاشته و موجب بیداری و اصلاح رفتار وی می شود:

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| پادشاهی بود رعیت شکسن        | وز سر حجت شده حجاج فن        |
| هر چه به تاریک شب از صبح زاد | بر در او درج شدی بامداد      |
| رفت و یکی پیش ملک صبحگاه     | راز گشاینده تر از صبح و ماه  |
| از قمر اندوخته شب بسازی      | وز سحر آموخته غمازی          |
| گفت فلان پیتر ترا در نهفت    | خیزه کش و ظالم و خونریز گفت  |
| شه ملک از گفتن او خشمناک     | گفت هم اکنون کنم او را هلاک  |
| نطح بگستر دو براد ریگ ریخت   | دیو ز دیو انگیش می گریخت     |
| شد بیر پیر جوانی چو باد      | گفت ملک بر تو جنایت نهاد     |
| پیتر از خواندن آن دیو رای    | خیز و بشو تاش بیاری بجای     |
| پیر وضو کرد و کفن بر گفت     | پیش ملک رفت و سخن در گرفت    |
| دست به هم سود شه تیز رای     | وز سرکین دید سوی پشت پای     |
| گفت شنیدم که سخن رانده ای    | کینه کش و خیزه کشم خوانده ای |
| آگهی از ملک سلیمانیم         | دیو ستمکاره چرا خسوانیم      |
| پیر بدو گفت نه من خفته ام    | زانچه تو گفتی تبرت گفته ام   |
| پیر و جوان بر خطر از کار تو  | شهر و ده آزرده ز پیکار تو    |
| من که چنین عیب شمار توأم     | در بد و نیک آینه دار توام    |
| آینه چون نقش تو بنموده است   | خودشکن آینه شکستن خطاست      |
| راستیم بین به من دار هش      | گر نه چنینت بدارم بکش        |
| بر چو بر راستی اقرار کرد     | راستش در دل شه کار کرد       |



|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| راستی او کزوی خویش دید    | چون ملک از راستیش پیش دید |
| غالبه و خلعت ماه درکشید   | گفت حنوط و کفنش گشت باز   |
| دادگری گشت رعیت نسواز     | از سریداد گری گشت بساز    |
| در سخن راست زیان کس نکرد  | راستی خویش نهان کس نکرد   |
| راستی از تو ظفر از کردگار | راستی آور که شوی رستگار   |
| تلخ بود که الحق مُر       | گر سخن راست بود جمله در   |
| ناصر گفتار تو باشد خدای   | چون به سخن راستی آری بجای |
| کارش از این راستی آراستند | طبع نظامی و دلش راستند    |

( کلیات خمسه نظامی، مخزن الاسرار، صص ۹۶ و ۹۷ )

|  |                             |
|--|-----------------------------|
| جامعه سرخ کردن در معنی نظلم و دادخواهی | وین نظلم ز جور گرون است     |
| چون به دریای خود درآمد زود             | جامعه چون دیده کرد خون آلود |
| آرزوی خود از میان برداشت               | بانک و تشنیه در جهان برداشت |
| گفت راسخ از برای خود نبرم              | بلکه خون خواه صد هزار سرم   |
| یا زسرها کشایم ایسن چنبر               | یا سر خویش کنیم در سر       |
| چون بدین کار جامه در خون زد            | تیغ برداشت خمیه بیرون       |

( هفت پیکر نظامی، ص ۱۱ )

### جامه سرخ کردن در معنی نظلم و دادخواهی

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| جامه را سرخ کرد گین خون است | وین نظلم ز جور گردن است     |
| چون به دریای خود درآمد زود  | جامه چون دیده کرد خون آلود  |
| آرزوی خود از میان برداشت    | بانک و تشنیه در جهان برداشت |
| گفت رنج از برای خود نبرم    | بلکه خون خواه صد هزار سرم   |
| یا زسرها کشایم ایسن چنبر    | یا سر خویشتن کنم در سر      |
| چون بدین کار جامه در خون زد | تیغ برداشت خمیه بیرون ...   |

( هفت پیکر نظامی، ص ۱۱۱ )

یکی دیگر از راههای تظلم و دادخواهی در عهد خسرو اول پادشاه ساسانی که به انوشیروان ملقب یافت نصب زنجیر عدالت بود که با به صدای در آوردن زنگ آن بلافاصله انوشیروان در محل دادرسی حاضر می شد؛ این موضوع در اغلب کتب معروف و معتبر من جمله سیرالملوک نظامی آمده است، حمد الله مستوفی می نویسد: انوشیروان عادت و آیین و شمایل نیکو داشت و عدل و داد نیکو نهاد، ترتیب خرج ملک و ضبط لشکر داد و دفتر عرض و عارض او پیدا کرد.

در روایات شرقی خسرو اول نمونه دادگستری و جوانمردی و رحمت است. و مولفان عرب و ایرانی حکایات بسیاری در وصف جد و جهد او برای حفظ عدالت نقل کرده اند (لغت نامه دهخدا، ج ۳، ص ۳۶۰۹).

وحشی بافقی گوید:

به دور عدل تو آن فرقه را رسد زنجیر که دم زنند زنجیر عدل نوشیروان

ز عهد عدل تو گر کسب اعتدال کنند فصول اربعه در چهارباغ چار ارکان

(دیوان وحشی بافقی، ص ۱۸۱)

**منابع:**

- کلک خیال انگیز: اهور، پرویز، (۱۳۷۲)، تهران: انتشارات اساطیر.
- مخزن الاسرار نظامی: دستگردی، حسن وحید، (۱۳۴۳)، تهران.
- تعلیقات حدیقه الحقیقه سنایی غزنوی، تفسیر رضوی، مدرس (۱۳۴۴) تهران: مطبوعات علمی.
- لغت نامه، دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، تهران: چاپ دانشگاه تهران.
- هفت پیکر نظامی، تصحیح زنجانی، برات، (۱۳۷۳)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- دیوان خاقانی شروانی: کوشش سجادی، ضیاء الدین (۱۳۶۸) تهران: انتشارات زوار
- دیوان وحشی بافقی: به کوشش سیدان، محمد حسن، (۱۳۷۴)، تهران: انتشارات طلایه.
- دیوان حافظ: به اهتمام قزوینی، محمد و غنی، قاسم، (بدون تاریخ نشر)، تهران: انتشارات زوار.
- مجموعه زرین گل: انتخاب و توضیح قهرمانی، محمد (۱۳۷۳) تهران: انتشارات سخن.
- دیوان اوحدی مراغه ای (مثنوی جام جم)، به کوشش نفیسی، سعید، (۱۳۴۰)، تهران، انتشارات امیر کبیر.